بسم‌الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب:

[حد سرقت 2](#_Toc427396284)

[مرور بحث سابق 2](#_Toc427396285)

[حد با زایل نمودن درد 2](#_Toc427396286)

[رجحان یا مرجوحیت مداوا پس از قطع 2](#_Toc427396287)

[فرض فقدان دست چپ 3](#_Toc427396288)

[مستندات بحث 3](#_Toc427396289)

[روایت اول 3](#_Toc427396290)

[مناقشات در روایت فوق 4](#_Toc427396291)

[مناقشه اول 4](#_Toc427396292)

[پاسخ به مناقشه فوق 4](#_Toc427396293)

[پاسخ اول 4](#_Toc427396294)

[اتخاذ مبنا 5](#_Toc427396295)

[پاسخ دوم 5](#_Toc427396296)

[اعراض مشهور از این روایت 5](#_Toc427396297)

[انواع اعراض در فقه 5](#_Toc427396298)

[پاسخ به استدلال فوق 6](#_Toc427396299)

[پاسخ اول 6](#_Toc427396300)

[پاسخ دوم 6](#_Toc427396301)

# حد سرقت

# مرور بحث سابق

در مسئله سوم صور چهارگانه وضعیت دودست تکمیل شد و گفتیم گاهی هر دودست سالم است، گاهی هر دو فلج است، گاهی دست راست فلج است و دست چپ سالم است و گاهی دست راست سالم و دست چپ فلج است. اقوال در عامه و خاصه را ذکر کردیم و معلوم شد عمده بحث در صورت رابعه بود که قول مخالف در خاصه بود.

در اینجا قول نادری از مرحوم اسکافی بود به اینکه دست راست قطع نمی‌شود، اما قول مشهور بلکه اجماعی این است که قطع می‌شود. دلیل اسکافی هم دو روایت بود که ما آن را جواب دادیم و نتیجه‌ای که گرفتیم این بود که طبق اطلاقات روایات خاصه‌ای که وجود دارد، در هر چهار صورت دست راست قطع می‌شود.

فرعی که ضمن بحث مطرح شد، این بود که اگر به خاطر اجرای حد احتمال مرگ وجود داشته باشد، در اینجا دست قطع نمی‌شود. مفصل در این رابطه بحث شد و گفته شد که این امر در مورد جایی است که حدودی غیر از قتل و رجم باشد. اما در سایر حدود و تعزیرات، این موارد مقید هستند به‌جایی که احتمال ضرر معتنابهی وجود نداشته باشد.

## حد با زایل نمودن درد

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که اگر بتوانیم حد را بدون درد، با بی‌حس‌کننده یا امری دیگر اجرا کنیم آیا جایز است؟

## رجحان یا مرجوحیت مداوا پس از قطع

یک بحث این است که آیا حاکم و قاضی مأمورند وقتی قطع کردند یا وقتی شلاق زدند و زخم می‌شود معالجه کنند، حکمش چیست؟

این امر کم‌وبیش در میان عامه و خاصه مطرح بوده است. یا اینکه در امروزه که امکان پیوند وجود دارد، آیا می‌توان پس از قطع آن را برداشت و پیوند زد؟

### فرض فقدان دست چپ

**«مسألة 4: لو لم یکن للسارق یسار قطعت یمناه علی المشهور، و فی روایة صحیحة: لا تقطع، و العمل علی المشهور، و لو کان له یمین حین ثبوت السرقة»[[1]](#footnote-1)**

این مسئله برخلاف مسئله سابق در رابطه با این است که اگر سارق دست چپ نداشته باشد، حکم چیست؟

در فرض قبل بیان شد که طبق روایات حد قطع نمی‌شود. قول مشهور در این زمینه این است که قطع می‌شود. اما در روایت صحیحه ایست که قطع نمی‌شود.

قائل به این قول دوم هم مرحوم اصفهانی است و در بین معاصرین هم قائل دارد. آقای خویی و آقای تبریزی قائل به همین قول اثباتی شدند، برخلاف آن بحث قبلی که همراه اثباتی بودن نبودند.

### مستندات بحث

باید دید در این زمینه چه ادله‌ای وجود دارد؟ در مسئله سابق روایاتی که دلالت بر مختل شدن زندگی فرد در صورت قطع بود، اشاره شد. اما در اینجا قرائنی وجود دارد که حکمت است و علاوه بر آن قاعده درء دلالت بر عدم مقطع دارد.

اما در اینجا لازم است به سراغ روایات برویم. دراین‌بین روایاتی وجود دارد که دلالت بر عدم قطع نموده و مؤید قول دوم است.

### روایت اول

این روایت که در ابواب حد سرقت، باب یازده ذکرشده است دارای دو سند است که هر دو معتبر هستند؛

**«عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ السَّارِقِ یسْرِقُ فَتُقْطَعُ یدُهُ ثُمَّ یسْرِقُ فَتُقْطَعُ رِجْلُهُ ثُمَّ یسْرِقُ هَلْ عَلَیهِ قَطْعٌ فَقَالَ فِی کتَابِ عَلِی ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَضَی قَبْلَ أَنْ یقْطَعَ أَکثَرَ مِنْ یدٍ وَ رِجْلٍ وَ کانَ عَلِی ع یقُولُ إِنِّی لَأَسْتَحِی مِنْ رَبِّی أَنْ لَا أَدَعَ لَهُ یداً یسْتَنْجِی بِهَا أَوْ رِجْلًا یمْشِی عَلَیهَا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قُطِعَتْ یدُهُ الْیسْرَی فِی قِصَاصٍ فَسَرَقَ مَا یصْنَعُ بِهِ قَالَ فَقَالَ لَا یقْطَعُ وَ لَا یتْرَک بِغَیرِ سَاقٍ قَالَ قُلْتُ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قُطِعَتْ یدُهُ الْیمْنَی فِی قِصَاصٍ ثُمَّ قَطَعَ یدَ رَجُلٍ أَ یقْتَصُّ مِنْهُ أَمْ لَا فَقَالَ إِنَّمَا یتْرَک فِی حَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمَّا فِی حُقُوقِ النَّاسِ فَیقْتَصُّ مِنْهُ فِی الْأَرْبَعِ جَمِیعاً.»[[2]](#footnote-2)**

کسی دست چپش در قصاصی بریده‌شده است و دزدی کرده است، حکم او چیست؟ البته اینکه دستش در قصاصی قطع‌شده است، به‌عنوان‌مثال است والا ممکن است دستش در حادثه‌ای قطع‌شده باشد یا مادرزادی دست نداشته باشد، لذا الغای خصوصیت می‌شود. حضرت فرمود: این دستش قطع نمی‌شود و او را بدون ساق رها نمی‌کنند. بعد عرض می‌کند: دستش در قصاصی قطع‌شده است، و بعدازآن دست دیگری را قطع کرده است، آیا قصاص می‌کنند یا نه؟

حضرت فرمود: در حق‌الله رعایت می‌کنند، اگر دست چپ ندارد دیگر دست راستش را قطع نمی‌کنند...

### مناقشات در روایت فوق

اما دو اشکال جدی به این روایت وجود دارد، علاوه بر اینکه سند معتبر بوده و دلالت واضحه‌ای دارد. در معاصرین هم آقای خویی و تبریزی می‌فرمایند: اما آنچه مانع شده مشهور به این فتوا بدهند، دو مناقشه در روایت است.

### مناقشه اول

 مناقشه اولی این است که در روایت فرموده شده او را بدون ساق رها نمی‌کنند. این جمله با لایقطع تناسبی ندارد. چون تعبیر ساق بیشتر به پا اطلاق می‌شود. لذا همین امر موجب ایجاد اجمال در روایت می‌شود.

### پاسخ به مناقشه فوق

### پاسخ اول

در پاسخ به این مناقشه دو مطلب مطرح‌شده است، یک پاسخ این است که ساق دو معنا دارد؛ یک معنای خاص اصطلاحی که به معنای پا است، اما معنای دیگری دارد که به عضو اصلی و رئیسی‌ای اطلاق می‌شود. در اینجا نیز منظور عضو اصلی دست است که رها نمی‌شود.

### اتخاذ مبنا

در اینجا قرینه مقامی و لفظی نیز وجود دارد که مراد معنی اول از ساق نیست. این پاسخ صغروی بود و این نوع از استعمال دارای نظیر است مانند این عبارت که؛

**«الطلاق بید من أخذ بالساق»[[3]](#footnote-3)**

و گاهی هم به معنای کنایی به کار می‌رود.

### پاسخ دوم

جواب دوم بحث کبروی است که در اصول هم گاهی مطرح‌شده، که اگر در روایتی چند فقره به خاطر مانعی مثل تقیه یا اجمال مورد اختلال قرار گیرد به بقیه حدیث عمل می‌شود یا خیر؟

این سؤال جدی است که دو نظر هم در بابش هست و آن نظر معتبری که غالب محققین به‌خصوص در دوره‌های معاصر می‌گویند، این است که اجمال و اضطراب در یک جمله یا یک فقره و فراز از یک حدیث به سایر آن فقرات و احکام و جمله‌ها تسری نمی‌کند. لذا عدم فهم معنای ساق در روایت مانع نمی‌شود که از اصل حکم که عدم قطع بود، دست کشیده شود.

### اعراض مشهور از این روایت

در این میان برخی قائل شده‌اند، ازآنجایی‌که مشهور به این روایت عمل‌نکرده‌اند، نشان می‌دهد که روایت با مانعی مواجه بوده است.

### انواع اعراض در فقه

البته اعراض مشهور دو قسم است. یک اعراض معلل و غیر معلل. گاهی اعراض مشهور در خود اقوال معلوم است، یعنی گفتند: ما به این عمل نمی‌کنیم، به خاطر اینکه این اشکال را در آن دیدیم. این اعراض قسم اول مخل نیست، چراکه این اعراض مانند اجماع مدرکی است و می‌توانیم به دلیل آن مراجعه کنیم.

اما اعراض دوم این است که؛ هیچ‌کس به این روایت معتبر عمل‌نکرده است و اعراض هم در قدما معلل نیست لذا احتمال می‌دهیم، نکته‌ای در دست آن‌ها بوده که به ما نرسیده است، در اینجا این نظریه است که می‌گویند: اعراض مشهور حدیث را از اعتبار اسقاط می‌کند.

این اشکال دومی است که غالباً مثل حضرت امام و آقای فاضل و غالب معاصرین این روایت را کنار گذاشتند و نظر اول مشهور را پذیرفتند.

### پاسخ به استدلال فوق

ولکن این مناقشه دوم پاسخ‌داده‌شده است.

### پاسخ اول

جواب اول جوابی مبنایی است که ما اعراض مشهور را مخل نمی‌دانیم.

### پاسخ دوم

جواب دوم که بازهم مبنایی است، اما با تقریری دیگر بیان‌شده، این است که در قبال انواع اعراض گفته شد که اعراض مدرکی دارای اعتبار نیست، غالباً این گمان وجود دارد که مدرک ایشان در فلان اعراض خود چه بوده است. لذا همین احتمال موجب خواهد شد که دیگر این اعراض اعتباری نداشته باشد. در اینجا نیز به همین خاطری که بیان شد ممکن است مشهور از روایت اعراض کرده باشند.

1. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود؛ ص: 602 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب الأحکام؛ ج 10، ص: 108 [↑](#footnote-ref-2)
3. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج 4، ص: 155 [↑](#footnote-ref-3)